

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران

سرشناسه	: حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق.
عنوان و نام پدیدآور	: مفتوح‌القلوب / تألیف محمد بن محمد هروی؛ مقدمه، تصحیح و تعلیقات: احسان پورابریشم.
مشخصات نشر	: قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۲۹۶ ص؛ مصور.
فروست	: گنجینه‌های خطی ۱۵۵.
شابک	: 978-964-988-864-4.
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیفا.
موضوع	: حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق — فال‌گیری.
موضوع	: حافظ، شمس‌الدین محمد، - ۷۹۲ق — نقد و تفسیر.
موضوع	: شعر فارسی — قرن ۸ق.
موضوع	: فال‌گیری.
موضوع	: شعر فارسی — قرن ۸ق. — تاریخ و نقد.
شناسه افزوده	: هروی، محمد بن محمد.
شناسه افزوده	: پورابریشم، احسان، ۱۳۶۴ — مصحح.
شناسه افزوده	: مجمع ذخائر اسلامی.
رده‌بندی کنگره	: PIR ۵۴۲۵ج ۱۳۹۴.
رده‌بندی دیویی:	: ۳۲/۱۵۸.
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۹۷۹۲۵۷.

منشوح القلوب

تالیف

محمد بن محمد حروی

مقدمہ، تصحیح و تعلیقات

دکتر احسان پور ابریشم

کلیه حقوق این اثر تحت قانون کپی رایت بوده و ترجمه یا چاپ تمام یا بخشی از مطالب آن و نیز درج تمام یا بخشی از آنها در ضمن بانکهای اطلاعاتی و تهیه برنامه‌های رایانه‌ای یا استفاده مطالب و تصاویر در اینترنت و دیگر ابزار و ادوات، به هر نحوی، بدون اجازه قبلی ناشر بصورت کتبی، ممنوع می‌باشد.

© MAJMA AL-DAKAAIR AL-ISLAMYYAH 2016

All rights reserved No part of this book may be reproduced or translated in any form by print internet photo print microfilm CDs or any other means without written permission from the publisher

گنجینه‌های خطی (۱۵۵)



مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران

مفتوح القلوب

تألیف محمد بن محمد هروی

به کوشش: احسان پورابریشم

طرح جلد و گرافیک: روح الله فرهنگ

چاپ: هوشنگی / صحافی: نفیس

نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۴ ش (۲۰۱۶ م)

شابك: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸-۸۶۴-۴

ارتباط با ناشر

قم: خیابان طالقانی (آذر) - کوی ۲۳ - پلاک ۱ - مجمع ذخائر اسلامی

تلفن: ۰۹۱۲۲۵۲۴۳۳۵ - همراه: ۰۹۸۲۵۳۷۷۰۱۱۱۹ - دورنگار: ۰۹۸۲۵۳۷۷۱۳۷۴۰

نشانی پایگاههای اینترنتی:

www.zakhair.net

www.mzi.ir

info@zakhair.net

info@mzi.ir

قیمت شومیز رنگی: ۶۸۰۰۰ تومان، جلد سخت: ۷۷۰۰۰ تومان

با احترام، تقدیم به استاد ارجمندم
دکتر مهدی نوریان

«در شب ابرکین غم مشعلها بر آوری
در دل تنگ پر کرده پنجره باز میکنی»

فهرست مطالب

۱۱.....	مقدمه.....
۲۳.....	دیباچه مؤلف.....
۲۵.....	تفأل شیخ زین الدین خوافی.....
۲۵.....	تفأل به نیت حضرت علی (ع).....
۲۶.....	تفأل سید قاسم انوار.....
۲۷.....	تفأل زن عاشق پیشه.....
۲۷.....	تفأل به نیت استخلاص شاهزاده عبداللطیف میرزا.....
۲۸.....	تفأل در باب نزاع خواجه خضر و پهلوان اسکندر.....
۲۸.....	تفأل به نیت خسروی شاعر و عداوت او با حافظ.....
۲۹.....	تفأل عالم سمرقندی در هرات.....
۲۹.....	تفأل امرد در باب زن عهدشکن.....
۳۰.....	تفأل در باب خوف و رجا.....
۳۱.....	تفأل در باب فقر و غنا.....
۳۱.....	تفأل محمود مولانا مسیحی.....

- تفأل در حسب حال مردم روزگار..... ۳۲
- تفأل آن چهار کس که به امید دفينه بودند..... ۳۲
- تفأل مؤلف در باب بیماری خویش..... ۳۳
- تفأل مؤلف در باب دلدادگی اش..... ۳۴
- تفأل سلطان ابوسعید میرزا..... ۳۵
- تفأل در پی جویی احوال سلطان ابوسعید میرزا..... ۳۶
- تفأل شاهزاده محمد الوغ بیک..... ۳۷
- تفأل مؤلف در بستن عقد نکاح..... ۳۸
- تفأل مؤلف به نیت یار مست..... ۳۸
- تفأل شاهزاده سلطان محمد میرزا..... ۳۹
- تفأل مولانا جلال الدین محتسب..... ۴۰
- تفأل مولانا کمال الدین شیخ..... ۴۰
- تفأل سلطان ابوسعید میرزا..... ۴۱
- تفأل درویشان بر مزار خواجه حافظ شیرازی..... ۴۲
- تفأل علما و مشایخ خودپسند..... ۴۲
- تفأل در باب جستن پیر..... ۴۳
- تفأل درویش با اهل دنیا..... ۴۴
- تفأل در سرانجام مصاحبت مولانا حکیم و امیر محمود عودی..... ۴۵
- تفأل سلطان محمد گورکان در فتح خراسان..... ۴۶
- تفأل درویش عاشق..... ۴۷
- تفأل پیر احمد خوافی..... ۴۹
- تفأل پسران کمال الدین شیخ حسین..... ۴۹
- تفأل درویش درمانده..... ۵۰
- تفأل یاری نقاش..... ۵۱
- تفأل مؤلف در مرض مزمن خویش..... ۵۲
- تفأل میرزا عبدالله شیرازی..... ۵۳

۵۴.....	تفأل شاهزاده یعقوب بیک.....
۵۵.....	تفأل دوست مؤلف و زن سست عهد.....
۵۹.....	تفأل جوان گریز پای شیرازی.....
۶۱.....	تفأل یاری در باب حسرت خوردن یار خود.....
۶۲.....	تفأل مؤلف در خانقاه شیرثانی کرمانی.....
۶۴.....	تفأل مؤلف در تبریز.....
۶۸.....	تفأل شهزاده ابراهیم ترکمان.....
۶۹.....	تفأل درویش دردمند.....
۷۰.....	تفأل دوست مؤلف در باب بزرگان شهر.....
۷۱.....	تفأل درویش عاشق.....
۷۳.....	تفأل جوانان تائب در فصل بهار.....
۷۴.....	تفأل مخزنی شاعر.....
۷۵.....	تفأل درویش مهجور.....
۷۸.....	تفأل مرد بخیل.....
۸۰.....	تفأل سید شمس الدین محمد.....
۸۱.....	تفأل سلطان بدیع الزمان میرزا.....
۸۱.....	تفأل در داوری شعر حافظ و کمال.....
۸۳.....	تفأل معشوق در مجلس بزم.....
۸۴.....	تفأل دوستی که یارش را میهمان کرده بود.....
۸۵.....	تفأل منصور و معشوقش فلک.....
۸۷.....	تفأل مجنون و معشوقش مهری.....
۸۹.....	تفأل دوست مؤلف بر عمر رفته.....
۹۰.....	تفأل درویش در باب زن بدخو.....
۹۰.....	تفأل مولانا عبدالعزیز منجم.....
۹۱.....	تفأل سلطان حسین در راه هرات.....
۹۱.....	تفأل حافظ محمد شربتی.....

۹۲.....	تفأل مغنی خوش خوان.....
۹۳.....	تفأل حافظ بدخشی.....
۹۵.....	تفأل سلطان حسین بهادر خان
۹۷.....	تفأل خواجه حافظ شریقی.....
۹۸.....	تفأل جوان کاتب.....
۹۹.....	تفأل جوان شیخ مشرب.....
۱۰۰.....	تفأل به نیت حافظ بلبل و فرزندش.....
۱۰۲.....	تفأل ابابکر میرزا در مصاف سلطان حسین.....
۱۰۳.....	تفأل عیجو در مجلس شیخ حسین واعظ.....
۱۰۴.....	تفأل جوان بافراست.....
۱۰۴.....	تفأل درویش دادخواه نزد سلطان.....
۱۰۵.....	تفأل حافظ شکرلب.....
۱۰۷.....	تفأل شرف الدین احمد اصفهانی متخلص به مگس.....
۱۰۸.....	تفأل درویش محروم.....
۱۰۹.....	تفأل ناصر شیرازی.....
۱۱۰.....	تفأل حافظ خجندی.....
۱۱۱.....	تفأل درویش خاموش.....
۱۱۵.....	یادداشت‌هایی در حواشی مفتوح القلوب.....
۱۲۳.....	دستنویس مفتوح القلوب.....
۲۷۳.....	فهرستها.....
۲۷۵.....	فهرست اشخاص.....
۲۸۱.....	فهرست جایها.....
۲۸۳.....	فهرست مطلع اشعار بر اساس آغاز بیت.....
۲۹۳.....	فهرست منابع.....

مقدمه

به ناامیدی از این در مرو بزن فالی...

حافظ

انسان، همواره هراسناک پیشامدهایی است که سایه روشن آینده اش را نهفته در آنها می یابد؛ امید و حرمانی رهاورد روزگار لعبت باز و کارمایه حریم حرم خردورزی، و نرم ریز این خلجان از نیامده هاست که وامیداردش به هرآنچه خاطر را تسلی و دل را تسکین دهد، پناه برد و ساده ترین رخدادها را پیام آورانی بگیرد که دریچه ای به نادیده ها می گشایند تا شاید افروختن این فانوس بی رمق در ظلمات درماندگی اش، او را به طریق صلاح رهنمون شود.

پیشگویی آینده را براساس امور عینی، آنگاه که با خواست و اراده انسان همسو باشد «تفال» و چون بر مراد نیاید «تطیر» نامیده اند، که از دیرباز در اغلب فرهنگها و آیینها مرسوم بوده و هست؛ چنان که مشاهده شاهدان و لحن خوش ایشان و هم نام نیکو را همواره به فال، و دیدن غراب و شنیدن بانگش را ناخوش و از در تطیر پنداشته اند.^۱ در فرهنگ اسلامی با مذموم شمردن و یا بی اثر دانستن تطیر، به تأثیر باورپذیری آن پرداخته اند: «أَنَّ الطَّيْرَةَ عَلَى مَا تَجْعَلُهَا إِنْ هَوَّتْهَا تَهَوَّتْ وَإِنْ شَدَّدْتَهَا

۱. برای اطلاع بیشتر، نک: «تفال و تطیر»

تَشَدَّدَتْ وَإِنْ لَمْ تَجْعَلْهَا شَيْئًا لَمْ تَكُنْ شَيْئًا^۱ تا از نومیدی و بدگمانی حاصل پرهیز شود که:

فال بد رنجور گرداند همی آدمی را که نبودستش غمی
قول پیغمبر قبوله یفرض إن تمارضتم لدینا تمرضوا^۲

اما تفأل، ستایش شده تا دلگرم شوند و پرامید. در سیره نبوی (ص) آمده که ایشان فال را دوست می‌داشت و طیره را ناخوش،^۳ و هم از آن ارجمند است: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ».^۴ در توجیه این رویکرد نوشته‌اند: «و مدح فال نه از آن کرده‌اند که ازو غیب بدانند ولکن از آن کرده‌اند که درو حسن ظن است به خدای تعالی و خدای تعالی می‌گوید: انا عند ظن عبدي بی؛ پس اگر مردی همواره در کارها فال نیک زند، اگر راست آید فیها و نعمت و اگر در جهت امید به غلط افتد، باری در اصل رجای به خدای تعالی مصیب بود».^۵

از اینجا پدیده تفأل در فرهنگ اسلامی ماندگار شد که خاصه تفأل به کتاب از کهن پیشینه‌ترین نمودهای آن به شمار می‌آید. در گذشته‌های دور اهالی روم و یونان با گشودن کتاب هومر یونانی (سده ۷ ق م) یا ویرژیل رومی (۷۰-۱۹ ق م) به خواندن عباراتی از آن می‌پرداختند که به فال ویرژیل و فال هومر^۶ قابل ترجمه است^۷ و گاه چون مقصود از این «سرکتاب گشودن» تنها رفع تردید بوده، به نوع کتاب تفأل می‌زدند؛ چنان که عتبی از قول ابوالفتح بستی حکایتی در این باب نقل کرده است،^۸ اما نظر به تقدس قرآن کریم و هم طلب همت از عالم بالا در نمودن اُصوب طرق، استخاره به این

۱. منقول از حضرت صادق (ع): بحارالانوار ۱۴/۱۶۷

۲. مثنوی معنوی/ ۲۱۷

۳. مسند احمد بن حنبل ۲/۳۳۲

۴. عوالی اللثالی ۱/۲۹۱

۵. یواقیت العلوم/ ۲۶۸

6. Sortes Homericæ/ Sortes Virgilianæ

۷. «فال و استخاره»/ ۲۷۰

۸. تاریخ یمنی/ ۲۴

کتاب آسمانی مقبول و فراگیر شد و در مرتبهٔ فروتر دیگر آثار «آن سری» که سرشار از حکمت و معارف‌اند، همچون مثنوی معنوی که قرآن عجمش خوانده‌اند، و یا دیوان شمس. جامی به تفأل خواجه محمد پارسا (۷۶۵-۸۲۲ق)، پیشوای طریقهٔ نقشبندیه، به غزلیات شمس اشاره دارد^۱ و استاد فروزانفر به ذکر حاشیه‌ای از نسخهٔ کهن دیوان شمس می‌پردازد، بر فراز این بیت:

بر سر غنچه که کله می‌نهد پشت بنفشه که دوتا می‌کند

«درویش غنچه که شاگردش بنفشه نام داشت، در خانه محیی فقیر در مصر در سنه ۹۹۳ خسته بود؛ به دیدنش یاران و اعزّه مولویان آمدند. بعد از مصاحبت التماس نمودند که از دیوان حضرت خداوندگار اعظم برای طالع هر یکی واکنیم. اول برای درویش غنچه که خسته بود، وا کردیم، این صحیفه برآمد. از جمله غریو برآمد، حتی درویش غنچه به ضعف قوی به سماع برخاست، چون عرق بسیار کرد، صحت یافت. کتبه محیی»^۲.

هم بر این رسم، تفأل از دیوان خواجه راز، حافظ شیراز، با همه سحرآفرینی‌اش در زبان و بیان از دیرباز متداول بوده است. نشان این آیین را که پس از چند دهه از درگذشت خواجه آغازیده، در سراسر قلمرو پهناور فرهنگ فارسی، از شبه‌قاره تا مرزهای دور عثمانی می‌یابیم. در باورها این «خاصیت آینگی» در پیوند با «لسان‌الغیب و ترجمان‌الاسرار» دانستن حافظ و سروده‌هایش تأویل می‌شود. محمد گلندام، نخستین گردآورندهٔ سروده‌های حافظ، در مقدمه‌اش به این سیمای روحانی خواجه اشاره دارد: «و بی‌تکلف مخلص این کلمات و متخصص این مقدمات، ذات ملک صفات مولانا الاعظم السعید المرحوم الشهد مفخرالعلماء استاد نحاریرالادبا معدن اللطائف الروحانية، مخزن المعارف السبحانية، شمس‌الملة و الدین محمد الحافظ الشیرازی بود...»^۳ که گذشته از ذکر نعوت «معدن اللطائف الروحانية و مخزن المعارف السبحانية»، ذکر لفظ «شهد»

۱. نفحات‌الانس/ ۳۹۸

۲. کلیات شمس تبریزی / مقدمه: ط

۳. دیوان حافظ / مقدمه محمد گلندام: ق

برای حافظ و برخی صوفیان متقدم، ناظر بر وجه عرفانی شخصیت ایشان است.^۱ در دیگر منابع ادبی - تاریخی نزدیک به عصر حافظ نیز این شبه یادکرد را می‌یابیم.

آذری اسفراینی، شاعر صوفی مشرب، در جواهرالاسرار (تألیف ۸۴۰ق) با لسان الغیب نامیدن حافظ، به درج «معارف الهی و حقایق نامتناهی» در سروده‌های او اشاره نموده^۲ و مؤلف تاریخ دیار بکر به (تألیف ۸۷۵ق) که دارای کهنترین نمونه تفأل به دیوان حافظ است (حدود ۷۵ سال پس از درگذشت خواجه)، به نقل از «درویشان صاحب‌ذوق» دیوان حافظ را «لسان غیب» نامیده است؛^۳ نکته‌ای که جامی نیز در نفحات الانس (تألیف ۸۸۱ق) به آن توجه داشته: «وی لسان الغیب و ترجمان الاسرار است. بسا اسرار غیبیه و معانی حقیقیه که در کسوت صورت و لباس مجاز بازنموده است. هرچند معلوم نیست که وی دست ارادت پیری گرفته و در تصوف به یکی از آن طایفه نسبت درست کرده باشد، اما سخنان وی چنان بر مشرب این طایفه واقع شده است که هیچ‌کس را به آن اتفاق نیفتاده».^۴ البته جامی این وجه تسمیه را از آن روی می‌داند که «در اشعار وی اثر تکلف ظاهر نیست».^۵ دولتشاه سمرقندی نیز در تذکرة الشعرا (تألیف ۸۹۲ق) همچو جامی با «بی‌تکلف و ساده» خواندن سخن خواجه آن را دارای حالتی می‌داند «که در حوزه طاقبت بشری درنیاید، همانا واردات غیبی است و از مشرب فقر چاشنی دارد».^۶

ادراک و مطابقت این معانی در جامعه عرفان‌زده پس از روزگار ایلخانی، با مشرب این طایفه از یک سو و البته اشارات فراوان قرآنی و بعضی سروده‌های عرفانی و شاید پیوند زندگی شخصی شاعر با این معارف (قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت، و...) در هاله‌ای قدسی دادن به دیوان حافظ تأثیرگذار بوده است؛ پس همچنان که از کلام حق استخاره می‌زدند از سروده‌های خواجه نیز تفأل می‌گرفتند، از باب لسان الغیب دانستنش.

۱. «درباره شهید بودن حافظ»/ ۱۷

۲. منتخب جواهرالاسرار/ ۴۰۹

۳. دیار بکر به/ ۳۶۳

۴. نفحات الانس/ ۶۱۱ و ۶۱۲

۵. بهارستان/ ۱۰۵

۶. تذکرة الشعرا/ ۲۲۷

از آنچه سبب تطابق حال با شاهد فال می‌شود می‌توان مواردی را برشمرد: تنوع مضامین در یک غزل و تکرار آنها در غزل‌های دیگر به منشوری با گستره‌ای معنایی به ناهمگونی احوال انفسی انسان می‌ماند، از خوش‌باشیهای رندانه تا شکوه‌ها از رقیب و بی‌مهری یار؛ این تراکم و تنوع مضامین در سروده‌های حافظ گاه بر محور عمودی سایه‌افکن شده، غزلها را گسسته‌نما می‌سازد؛ گرچه اغلب در ژرف‌ساخت وحدت مفهومی، زیبایی‌شناختی و عاطفی منسجمی دارند.^۱

اعتراض شاه شجاع بر «نظم پریشان»^۲ خواجه بیانگر باریک‌بینی قدما در هنجارگریزی هنری حافظ از وحدت صوری معنا و برهم زدن ترتیب و توالی سلسله مفاهیم است: «ایات هیچ‌یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بریک منوال واقع نشده، بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب و تلون غزل خلاف طریقه بلغاست...»^۳ این ویژگی غزل حافظ را که متأثر از ساختمان سور و آیات قرآنش دانسته‌اند،^۴ غزل‌سرای چیره را یله می‌کند تا از هرکه و هرچیز با معشوق و خیال او سخن گوید و بگذرد؛ عتاب کند، به نیاز برخیزد، شکوه سر دهد، عذرخواه شود، و این که در لحظه دیرباب دیدار، با رموز عاشقی تنها به یک سخن نپردازد، که خاصیت غزل هم بر این است.^۵ دیگر آن که اغلب این مضامین سرشار از امید و کامروایی‌اند، و همین روشناست که خسته‌خاطران را دل می‌دهد که داوری بر آستان خواجه برند و به مژده‌اش دل خوش دارند. بن‌مایه‌های ازلی عشق، ایمان، تولد و مرگ و بسیار گونه‌گون از این دست، از آنجا که با سرشت انسان عجین‌اند، رازناکی خود را تازه به تازه‌اند؛ بویژه در سروده‌های خواجه که برخاسته از خاطره جمعی و پسند روح ایرانی در گذر قرون است: از خمیه‌های رودکی تا

۱. نک: بر آستان جانان/ ۴۱-۴۴

۲. حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت...

۳. حبیب‌السیر ۳/ ۳۱۵

۴. نک: «قرآن و اسلوب هنری حافظ»

۵. از کوچه رندان/ ۸۲ و ۸۳

سرخوشی‌های خیام‌وار و عرفان مستانه خراسانیان و بیدلانه‌های نظامی و سعدی و حتی حضور چهره‌های اساطیری شاهنامه در غزل عارفانه - عاشقانه.

حضور گونه‌های طبقات اجتماعی در غزل حافظ و بالطبع نمود خصلت و خوی ایشان، از صوفی و محتسب و زاهد تا رند، این چهره سهل ممتنع، و زبان شعری ساده و طنزنازانه خواجه با ایشان، که اغلب به مخاطب می‌گراید، گواه مردم‌دانی حافظ است: «و همواره خواجه حافظ به درویشان و عارفان صحبت داشتی و احياناً به صحبت حکام و صدور نیز رسیدی و با وجود فضیلت و کمال با جوانان مستعد اختلاط کردی و با همه کس خوش برآمدی». ^۱ گویی خواجه رنج و شادی و آرزوهای مردم زمانه را با ادراکی همدلانه زیسته است که این چنین در آیین غزل‌هاش پیداست و من اجتماعی اوست که همراز و همسفر نسل‌هاست.

باری، در حافظانه گفتن، سخن از سیالیت دلالت‌های معنایی بر مدلولهایی چندگانه است که با شگرد هنری ابهام به سحرآفرینی در بیان می‌انجامد. این ابهام شاعرانه بیانگر ابعادی است که سخن می‌تواند در آن گسترش یافته، معنا بگیرد و تلاش ذهنی خواننده در کشف و درک این لایه‌های پنهان معنایی است که در فرآیند خوانش او را به گونه‌ای لذت‌بخش به تعاملی خلاقانه با متن وامی‌دارد. ابهامی اینگونه با دشوار ساختن درک صریح معنا، خواننده را به آفرینش ساحت‌های دلالت معنایی فرامی‌خواند، که از یک سو در سایه ابهام و استعاره و مجاز و از دیگر سو در پیش‌زمینه ذهنی مخاطب (نیت‌مندی او) نهفته است؛ پس هرکه با تطبیق این دلالت‌های معنایی بر احوال خود، با توجه به گفتمان‌های مختلف و متفاوت، از ظن خود یار او می‌شود:

حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی بنگر این شوخی که چون با خلق صنعت می‌کنم ^۲

قدما به این توانش معنایی آثار فرهیخته در به دست دادن خوانشها و تأویلهای دگرگون توجه داشته‌اند: «حضرت چلبی فرمود: کلام خداوندگار ما (مولانا) به مثابت آیین است؛ چه هرکه معنی‌ای می‌گوید و صورتی می‌بندد، صورت معنی خود را

۱. تذکره الشعرا/ ۲۲۷ و ۲۲۸

۲. دیوان حافظ/ ۲۴۲

می‌گوید، آن معنی کلام مولانا نیست و باز فرمود که دریا هزار جو شود، اما هزار جو دریا نشود».^۱

در گذر روزگاران، اهل ذوق به گردآوری داستانهایی از این غزلهای «وصف‌الحال» پرداخته‌اند؛ غزلهایی که در واقع تجلی برآیند نیروهای فکری - معنوی خواننده‌اند در هنگام تردید و دلتنگی. حاجی خلیفه با اشاره به تداول تفأل با دیوان حافظ نزد فارسیان، دادن لقب لسان‌الغیب به حافظ را به دلیل اشعار مناسب حال مردم گفتن او دانسته است و از رساله شیخ محمد بن محمد هروی (رساله حاضر) و نیز رساله ترکی مولی حسین کفوی (م ۱۰۱۰ق) درباره فال حافظ یاد می‌کند.^۲ در نیمه سده یازدهم هجری نیز محمد بن محمد دارابی، لطیفه غیبیه را در شرح مشکلات بعضی اشعار حافظ نگاشت و هفت فال را از آن روزگار بدان برافزود. در حاشیه نسخه‌ای از دیوان حافظ، محفوظ در کتابخانه خدابخش شهر پتنه، بعضی تفال‌ات شاهان گورکانی هند: همایون، جهانگیر و شاهزاده داراشکوه ذکر شده که از انس ایشان با حافظ نشان دارد.

متن حاضر با عنوان «مفتوح‌القلوب»، تألیف محمد بن شیخ محمد هروی است و به شماره ثبت ۵۷۸ محفوظ در کتابخانه دانشگاه استانبول. چنان‌که در ترقیمه نسخه آمده در ربیع‌الثانی سال ۹۸۹ هجری در دارالسلطنه استانبول و به خامه علاءالدین منصور شیرازی کتابت شده است. گفتنی است پیش از این رساله، مقدمه محمد گلندام از همان کاتب و تا برگ ششم جای دارد. نگارنده نسخه دیگری از مفتوح‌القلوب نمی‌شناسد؛ اما وجود نسخه/نسخه‌هایی از آن بویژه در کتابخانه‌های ترکیه محتمل است.

درباره مؤلف، محمد بن محمد هروی، جز اندک اطلاع مندرج در مفتوح‌القلوب، نشان دیگری به دست نیامد. او در مقدمه‌اش از سفرهای متعدد به نواحی خراسان و ماوراءالنهر یاد کرده است و این که با تفأل به دیوان حافظ رهسپار سفر عراق شده است و از آن پس در مدت ده سال در سفر و بیست و یک سال در حضر، هرآنچه از دیده و شنوده بر دلش قرار گرفته، به بیاض برده تا این مجموعه فراهم آید. سفر به مکه، توقف

۱. مناقب‌العارفین ۷۵۹/۲

۲. کشف‌الظنون ۷۸۳/۱

در جزیرهٔ هرمز، و عزم زیارت شاه نعمت الله، حکایت بازار فیروزآباد، اقامت در بلاد شیروان و قریهٔ محمودآباد، همراهی‌اش با حسن بیک ترکمان آق قویونلو (حک: ۸۷۲-۸۸۲ق) در تبریز و سفر کوتاه روم (عثمانی)، را از گفته‌های اشاره‌وار او درمی‌یابیم. محمد هروی کاتب دیوان حافظ بوده و به گردآوری و تفأل به آن دیوان شهرت داشته و دور نیست که نسخه‌ای از دیوان خواجه به خط او باقی مانده باشد. با این همه نشان گلستان سعدی را در جای جای مفتوح‌القلوب می‌یابیم: «در ایام جوانی چنان که افتد و دانی...» و یا: «چهار کس رنج بی‌فایده می‌بردند و گنج نانهاده می‌جستند...».^۱ گرچه مؤلف در مقدمه از ده سال سفر و بیست و یک سال حضری یاد کرده که در تألیف مفتوح‌القلوب گذرانیده، اما هم از شاهزاده غریب میرزا (م ۹۰۲ق) با دعای مردگان و از کمال‌الدین حسین واعظ (م ۹۱۰ق) با دعای زندگان یاد نموده است؛ پس به نظر می‌رسد تاریخ تحریر نهایی مفتوح‌القلوب میان سالیان ۹۰۲ الی ۹۱۰ هجری و در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا (حک: ۸۷۵-۹۱۱ق) بوده است.

با توجه به کتابت نسخهٔ حاضر در بلاد عثمانی و در اواخر سدهٔ دهم و نیز یادکرد حاجی خلیفه (۱۰۱۷-۱۰۶۸ق) از آن در همان روزگار و دیار، و این که تاکنون در دیگر نواحی قلمرو تاریخی زبان فارسی نسخه‌ای از مفتوح‌القلوب شناسایی نشده، گمان می‌رود که محمد هروی سکونت می‌دید در آذربایجان و شاید عثمانی داشته، به‌گونه‌ای که مفتوح‌القلوب شناخته شده و مورد استفاده و استناد ادبای آن خطه قرار گرفته است. کتاب «رازانامه» از این منظر قابل تأمل است. رازنامه را حسین بن رستم کفوی (م ۱۰۱۰ق) از اهالی قصبه کفه، در سال ۹۸۵ هجری به ترکی تألیف کرده که شامل ۱۳۹ تفأل از دیوان حافظ است. نسخه‌ای از رازنامه به شمارهٔ ثبت «ادبیات ۷-د» در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است؛^۲ نسخه‌ای است خوانا، کهن و منقح که پیشتر شیخ آقا بزرگ نیز از آن یاد کرده است.^۳ کفوی در ورق پانزدهم از رازنامه به

۱. گلستان/۱۷۸: «دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی‌فایده کردند...»

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران/ ۱/ ۲۸۱

۳. الذریعه ۵۸/۱۰

تاریخ و انگیزه تألیف پرداخته، و در جای دیگر از محمد هروی، مؤلف مفتوح‌القلوب، نام برده و بسیاری از حکایات آن را عیناً به ترکی بازگردانی کرده است. پیداست که مفتوح‌القلوب الگوی او در نگارش رازنامه بوده است.

از فوائد مفتوح‌القلوب، گذشته از ارائه اطلاعات ارزنده در حوزه مطالعات حافظ‌پژوهی، می‌توان به اشاراتی درخور توجه به فرهنگ آن روزگاران یاد کرد که سنت «نثار اخلاص و تکبیر» به روح خواجه پیش از تفأل و یا تفأل به دیوان جامی (۸۱۷-۸۹۸ق) در دوران حیاتش از آن جمله‌اند و نیز برخی اشارات ادبی - تاریخی که به اجمال در انتها مستندسازی نموده‌ایم و هم برای مزید فایده، سروده‌های حافظ مندرج در مفتوح‌القلوب را به نسخه مصحح علامه قزوینی و دکتر غنی (طبع اول) نشانی داده‌ایم.

یادآور می‌شود در فهرس نسخ به دو محمد بن محمد هروی دیگر از سده نهم اشارت رفته که شاید هر دو یکی باشند و البته ارتباط ایشان با مؤلف مفتوح‌القلوب نیازمند بررسی بیشتر است: یکی محمد بن محمد هروی مؤلف بحرالغرائب فی خواص اسماء الحسنی است که این رساله را به درخواست و رهنمایی استادش شمس‌الدین محمد اسفزاری به نام امیرعلیشیر نوایی (م ۹۰۶ق) نگارش و تصدیر نموده و در آن به شرح خواص صد و یک اسم باری تعالی پرداخته است و دیگری محمد بن محمد هروی مؤلف تحفة الغرائب فی ترتیب جواهرالقرآن که با استفاده از جواهرالقرآن، از احمد بن محمد بن ابراهیم تمیمی، خواص آیات را برای حاجات در دوازده باب به فارسی و در مکه به نگارش درآورده است.

رسم‌الخط نسخه مفتوح‌القلوب، رسم‌الخط معمول سده دهم است:

«گ» به هیأت «ک»، «ج» گاه به هیأت «ج» و گاه «چ»، «پ» گاه به هیأت «پ» و گاه «ب»، «ژ» به شیوه معمول.

«می» نشانه استمراری را گاه جدا و گاه پیوسته کتابت کرده است.

«را» اغلب به حرف ماقبل پیوسته است.

حرف اضافه «به» را همواره به صورت متصل کتابت کرده است.

«ها» جمع اغلب پیوسته کتابت شده است.

نشانه «ب» التزامی پیش از فعل، در مواردی جدا کتابت شده: به بینم (= بینم)، به پیچیدم (= پیچیدم).

حذف الف آغازین «این» و «او»: ازین (= از این)، درین (= در این)، برو (= بر او)، ازو (= از او).

بعضی کلمات را به هیأت عربی آنها نگاشته است: هراة، حیوة، نجاة.

«الف» است را گاه حذف نموده: حالتست (= حالت است)، عارست (= عار است).

«ه» در کلمات مختوم به های غیر ملفوظ هنگام اتصال به های جمع (حرف هسان) حذف می شود: رفتها (= رفته ها)، تجربها (= تجربه ها)، و نیز اگر «به» حرف اضافه پیش از کلماتی باشد که با «ه» می آغازند: بهراة (= به هرات)، بهر حمله (= به هر حمله).

از ویژگیهای سبکی درخور توجه می توان به نگارش یای نکره به هیأت کسره اشاره نمود؛ مانند: «محمود مولانا مسیحی که مرد رند و خراباتی [بود]:» (ص ۳۲) و یا: «سخن چند به وی گفتم:» (ص ۳۸). دکتر خانلری در کتاب تاریخ زبان فارسی ۴۴۲/۳ درباره این ویژگی می نویسد: «یای نکره گاهی به صورت کسره نوشته می شود و گاهی به نظر می رسد که حذف آن نشانه گویش خاصی باشد. این گونه حذف در کتاب طبقات الصوفیه مکرر دیده می شود که اگر رسم الخط کاتب نسخه نباشد گویش محلی (شاید هرات) است: روزگار از شبلی سخنان به من همی رسید. بوبکر وراق مرد کریم بود...». هروی بودن مؤلف مفتوح القلوب صحت گمان استاد را قوت می بخشد.

مفتوح القلوب بیانگر طیف گسترده ارادتمندان معنوی حافظ از مردم عامه گرفته تا ادیبان و صوفیان و شهزادگان است و نشان می دهد که چگونه خوانشهای یک متن ادبی باز می تواند به تأیید و یا دگرگونی گفتمانهای سیاسی، ایدئولوژیک و یا اجتماعی بر مدار تساهلی رندانه بیانجامد و همچنان رازوارگی اش را آشکارا بنماید و جاودانه بماند.

دسترسی به نسخه مفتوح القلوب را وامدار کوشش سرکار خانم دکتر منیژه صدری هستم که قریب به سه سال پیش به خواهش نگارنده آن نسخه را فراهم آوردند، اما

تصاریف ایام دست مراد را بسته و حال و مجال را رمانده بود تاکنون که به حلیه طبع آراسته شد و سرانجام سپاسگزارم از حضرت آقای سید صادق آصف آگاه (حسینی اشکوری) دام عزه، که طبع آراسته این رساله را پذیرا شدند و نیز دانشوران ارجمند آقایان سعید مهدوی فر و مسعود راستی پور که از پیشنهادهای عالمانه شان بهره مند شده‌ام. گفتنی است مقدمات طبع دیگری از این رساله، هم به کوشش نگارنده، با مقدمه‌ای به دیگر لون فراهم آمده و به زودی عرضه می‌شود؛ امید است تا آن هنگام دانشیان دیده‌ور باریک‌بینی‌های مایه‌ورانه خود را از نگارنده دریغ نوزند.^۱

تَمَّت بِالْخَيْرِ وَ اللَّهُ مُسْتَعَان

احسان پورابریشم (ابریشم کار)

خزان ۱۳۹۴

تهران

[دیباچه مؤلف]

الحمد لولیه و الصلوة علی نبیه محمد و آله و اصحابه اجمعین. بر رای و طبع قاریان و معتقدان اشعار حضرت خواجه حافظ فصیح الدین محمد شیرازی، نور الله مرقدہ، پوشیده نماند کہ بندہ بی بضاعت جامع این نسخه محمد بن شیخ محمد الهروی مدت مدید مسافرت کردم و سبب جمع این حکایات آن بود کہ چون از ہرات بہ عزم سفر عزیمت کردہ اول بہ قصبہ اوبہ رسیدہ متوجہ لشکر حضرت امیر سید غیاث، علیہ الرحمہ، شدم با جمعی درویشان در فصل زمستان و داعیہ مرو^۱ کردہ بودند، ہمراہی کردہ بہ مشقت بسیار و رنج بی شمار بہ مرو رسیدہ قرار ناگرفته عزیمت [۱پ] بخارا و سمرقند شد. چون بہ آن بلاد رسیدم وبای عظیم بود، فرار نمودہ بہ ولایت بلخ آمدہ باز بہ مرو آمدم و لشکر سلطان سعید عزیمت عراق کردہ بودند، ہمراہ اردوی ہمایون بہ زیارت مشہد مقدسہ رضویہ مشرف گشتم و داعیہ سفر از سر بہ در کردہ عزیمت ہرات نمودم. چند یار موافق کہ در سفر بودند مصاحب، دلالت بہ سیر عراق می فرمودند و داعی را دگر داعیہ سفر نبود؛ یاری کہ رفیق دایم بود، گفت: هیچ شود کہ تفأل بہ روح پرفتوح حضرت خواجه کردہ دیوان بگشاییم، اگر ارشاد بہ راہ ہرات نماید چہ مانع و اگر بہ سوی فارسست حوالہ کند چہ چارہ. از روی ادب دیوان بگشادیم، این بیت برآمد:

عراق و فارس گرفتی به شعر خوش حافظ بیا که نوبت بغداد و ملک تبریز است^۱

به سفر عزم جزم کردم و چندان از فضیلت حضرت خواجه و ایات در محل از تفأل‌ات ایشان بیان کردند که بنده را داعیه^۲ آن شد که تفأل‌ات را جمع کنم و کتابی سازم که گل و میوه نواآمده را طعم و بوی دگر است؛ پس به هر شهر و دیار و یاران مقبول‌القول رسیده [۲ر] استفسار و استدعا کرده هرکس آنچه شنوده و دیده می‌گفتند، آنچه دل بر آن قرار می‌گرفت به بیاض می‌بردم. مدت ده سال در سفر و بیست و یک سال در حضر این قدر جمع آمده و این مجموع را مفتوح‌القلوب نام نهاده شد و منه الهدایة^۳ و التوفیق.

۱. دیوان حافظ / ۳۰

۲. متن: داعیه جمع

۳. متن: منه الهدایت